

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مصاحبه تریبون چپ با زهره مهرجو:
۱۱ سپتمبر ۲۰۱۹



زهره مهرجو

خشونت یعنی چه؟

پیش از هر چیز، لازم است متذکر شوم که این سؤال زمینه وسیعی را در برمی گیرد، و پرداختن دقیق به آن نیز از نظر من در بیشتر از چند سطر میسر خواهد بود. با این وجود سعی می کنم تا جایی که ممکن هست جواب جامعی را برای خوانندگان عزیز عرضه کنم.

خشونت هر گونه اعمال فشار فیزیکی، فکری و روانی به فرد، بدون در نظر گرفتن زمینه ها و شرایط او؛ و یا به گونه عمدی با هدف صدمه رساندن به اوست. این پدیده در محیط ها و اجتماعات مختلف، در اشکال متفاوتی بروز می کند. به عنوان مثال، در یک اجتماع کوچک مثل خانواده؛ می تواند در شکل تبعیض بین فرزندان، نادیده گرفتن خواسته های آنها، جدی نگرفتن نظرات و اجازه ندادن به ابراز نظر در جمع، دیکته کردن و زورگویی به جای دادن حق استقلال و ایجاد فضای مساعد برای رشد و شکوفائی فردی و همچنین هر گونه خشونت فیزیکی اعم از زدن و سایر تنبیه های جسمی... بروز کند.

خشونت می تواند محرک ها و دلایل متفاوتی نیز داشته باشد. مثلاً خشونت در شکل تبعیض بین فرزندان، می تواند به بهانه استعدادهای ذهنی متفاوت، ضعف یا نقص جسمانی، و نیز جنسیت انجام گیرد. والدین در این حالت ها ممکن است فرزند دختر، یا فرزندی را که دچار ضعف نسبی فیزیکی و یا ذهنی هست؛ کمتر مورد توجه و محبت خود قرار دهند، و یا به طور آشکار یا ناآشکار موجب جراحت او شوند.

خشونت همیشه عمداً انجام نمی گیرد، گاه فردی که خشونت از او سر می زند از پیامدهای عمل خود آگاه نیست. برای روشن شدن، والدینی که فرزندانشان را شدیداً کنترل می کنند و در انجام تکالیف مدرسه، انتخاب دوستان و سایر امور زندگی حق استقلال را از آنها کاملاً می گیرند؛ ممکن است بر این باور باشند که رفتارشان برای مصلحت فرزندانشان

است و در غیر این صورت زندگی آنها تباہ خواهد شد. این رفتار همچنین ممکن است بازتابی از تجارب منفی گذشته آنها باشد، ممکن است که خود در گذشته توسط والدین شان مورد کنترل شدید واقع شده باشند (و یا حتی کاملاً به عکس، مورد بی توجهی شدید واقع شده باشند) و بر اساس آن تجارب منفی؛ به چنین نتایجی رسیده باشند. خشونت همچنین ممکن است از جانب افرادی انجام بگیرد که در اثر تجارب تلخ پیشین خود، دچار صدمه فکری و روانی شده اند؛ و به طور دائم یا در حین انجام عمل خشونت آمیز، از درک درست رفتار خود ناتوان باشند. به هر حال عمل خشونت، آگاهانه یا ناآگاهانه و در هر شکل و با هر دلیلی که انجام بگیرد؛ پیامدهای منفی را – به خصوص برای فردی که مستقیماً قربانی عمل خشونت می گردد – به دنبال خواهد داشت؛ و از این رو لازم است به هر طریق ممکن با آن مبارزه شود.

در اجتماعات بزرگ تر، مانند محیط تحصیلی و کار، خشونت می تواند به مراتب پیچیده تر از محیط خانواده تبلور یابد. دلیل این پیچیدگی در واقع تداخل دو نوع تجربه متفاوت – تجربه خشونت در عرصه فردی و خانوادگی و خشونت سیستمی و طبقاتی – هست. فردی که از کودکی در خانواده به انواع مختلف مورد خشونت قرار گرفته شده، با خود جراحات های درونی عمیقی را حمل می کند (به جز از موارد خاص تغییر شرایط، مورد درمان قرار گرفتن و مداوا شدن) که آنها را در محیط جدید در روابط با هم شاگردی ها و یا همکارانش بازتاب می دهد. از سوی دیگر، معلمان و مسئولین محیط تحصیل و کار هم، به عنوان مقامات برتر که به طور رسمی و بر اساس قوانین موجود محیط تحصیلی را اداره می کنند و یا مسئولیت های مهمی در محیط کار دارند؛ در وضعیتی هستند که می توانند به زیردستانشان – شاگردان، کارگران و کارمندان – اعمال خشونت کنند؛ به خصوص اگر قوانین حاکم بر سیستم تحصیلی و کاری چنین شرایطی را برای آنها فراهم سازد.

تریبون چپ: آیا شما به عنوان یک زن مورد خشونت قرار گرفته اید؟

زهرة مهرجو: متأسفانه اکثریت ما زنان، به جز معدودی خوش شانس که در سطوح مختلف زندگی خود از شرایط بسیار خوب و مطلوبی برخوردار بوده اند؛ خشونت را در شکل آشکار و ناآشکار آن بیشتر از یک بار تجربه می کنیم. و این تجارب برای افرادی که دارای طبع حساس تر و درک عمیق تری هستند؛ به گونه ملموس تری دریافت می شود. بنابراین، در پاسخ شما باید بگویم که بله؛ من نیز خود را جزو آن دسته از اکثریت زنان می دانم.

تریبون چپ: خشونت علیه زن چه پیامدهای روحی و روانی را به دنبال دارد؟

زهرة مهرجو: این گونه خشونت ها در واقع می توانند به دو دسته تقسیم شود: یکی خشونت مستقیم به جنس زن؛ یعنی خشونت جنسی یا تجاوز، و دیگری خشونت در اشکال دیگر آن – مثل تبعیض، دیکنه کردن، سلب استقلال، سایر خشونت های فزینی و غیره ... – به دلیل جنسیت زن است.

هر نوع از این خشونت ها، و نیز هر تجربه ویژه، پیامدهای خاص خودش را به دنبال خواهد داشت. اما به طور کلی، خشونت های نوع اول طبیعتاً دراماتیک هستند و به دلیل جدی بودن جراحات، فرد برای عبور سالم از مراحل روانی خاص؛ از شوک، تا پذیرفتن و عبور کردن، معمولاً به کمک افراد آگاه و متخصص در این زمینه احتیاج خواهد داشت. اولین قدم جهت بهبود فرد در چنین مواردی، دور کردن وی از محیط وقوع خشونت است.

خشونت های نوع دوم نیز، بستگی به طبیعت، شدت و مدت زمان تداوم آنها؛ و همچنین سن فرد در هنگام تجربه کردن، پیامدهای خاص خود را به دنبال خواهند داشت. با وجودی که چنین خشونت هائی به دلیل جنسیت زن صورت می

پذیرند؛ از آنجا که طبیعت جنسی ندارند، می توانند عوارض عمومی تر و مشابهی را با عوارض سایر افراد (از جمله افراد جنس مخالف) با تجارب مشابه در پی داشته باشند.

هر قدر که سن فرد در هنگام تجربه ناگوار کمتر باشد و همچنین اگر دور کردن فرد از عامل خشونت، بهبود شرایط زندگی و طی کردن مراتب لازم درمانی به موقع انجام نپذیرند؛ پیامدهای تجربه او عمیق تر و طولانی تر خواهند بود. چنین افرادی معمولاً از اعتماد به نفس پائینی برخوردار هستند، برقرار کردن ارتباط (به خصوص پیوندهای عاطفی) با افراد برای شان مشکل ساز خواهد بود؛ و زمینه بیشتری برای افسردگی، نومییدی و یا حتی خودکشی خواهند داشت.

تربیین چپ: توصیه شما به زنانی که مورد خشونت قرار می گیرند چیست؟ راهکار شما برای برون رفت از مناسباتی که خشونت را بازتولید می کنند چیست؟

زهره مهرجو: مشکل بتوان پاسخ واحدی به این سوال داد، چون زنان در کشورها و جوامع مختلف، در این زمینه تجارب مختلفی دارند، و شرایط و امکانات آنها نیز متفاوت هستند. در برخی کشورها، نهادهای حمایت از زنان به طور وسیعی موجود و براحتی قابل دسترس اند، اما در کشورهای عقب نگه داشته شده، شرایط در این زمینه ها متأسفانه بسیار متفاوت هستند.

به طور کلی، شاید بتوان گفت که بهترین برخورد برای قربانیان خشونت جست و جوی راه های حل عملی است؛ در مرحله اول در محیطی که خشونت صورت می گیرد (خانه، مدرسه، محل کار)، و در مرحله دوم دور شدن از آن محیط و تلاش برای ایجاد شرایط متناسب با نیازهای خویش در محیط جدید.

برای روشن شدن، در نظر بگیریم که خشونت در محیط خانواده نسبت به شما انجام می گیرد. در صورت زیاد نبودن شدت خشونت، مثلاً برخی از خشونت های نوع دوم که در بالا اشاره شد، در درجه اول می توانید با فرد صحبت کنید. همانطور که قبلاً ذکر شد، ممکن است که فرد به دلایلی از طبیعت رفتار خود آگاه نباشد. مطلوب ترین حالت به نتیجه رسیدن از طریق صحبت کردن و درک دو طرفه است. اگر چنین چیزی میسر نشود، در میان گذاشتن مشکل با افراد آشنا و قابل اعتماد و یا نهادهای کمک رسانی مثل مراکز مشاوره، روان درمانی و مشابه اینها.. و در صورتی که هیچ یک از اینها به نتیجه مطلوبی نرسد؛ فراهم ساختن شرایط برای خروج از محیطی که خشونت در آن انجام می گیرد، ممکن است مناسب ترین راه یافتن نجات شما باشد.

بهترین راه حل برای قربانیان خشونت های سیستماتیک فزینگی و هر گونه خشونت جنسی، برون رفتن از محیط وقوع خشونت در اولین فرصت موجود است. چون در غیر این صورت، مشکل ادامه پیدا خواهد کرد و تکرار وقوع حادثه ناگوار به عمق پیامدهای آن می افزاید. دوره درمانی تخصصی پس از خروج از محل وقوع خشونت، معمولاً برای چنین افرادی ضروری خواهد بود.

از آنجا که سنین کودکی صدمه پذیرترین دوران زندگی افراد می باشد، لازم است که کودکان تا حد ممکن از صحنه خشونت به دور نگه داشته شوند. این دوران از این رو خیلی حساس است که کودک برای برآورده کردن همه نیازهای اساسی خود به اطرافیان نزدیکش وابسته است. اگر روابط افرادی که نقش حمایت کننده او را دارند دچار بحران شود، کودک شدیداً احساس بی پناهی و تنهایی خواهد کرد، که در سلامت فکری و روانی او نقش منفی ایفاء خواهد نمود. در صورت تکرار تجربه تلخ و احساس درماندگی، برای تحمل جراحت ها به طور موقت، افکار و احساسات ناخوشایند کودک به فراموشی سپرده می شوند و او را از مسیر رشد طبیعی و سالم بازمی دارد.

بنابراین، زنان صاحب فرزند که در زندگی خشونت را تجربه می کنند؛ لازم است در زمینه سلامت جسمی و روانی فرزند خود بیشتر حساس باشند، او را تا حد توان خویش از چنین تجاربی مصون نگاه داشته و در صورت امکان در اولین فرصت از محیط نامطلوب دور نمایند.

تریبون چپ: ارزیابی شما از جنبش های فمنیستی چیست؟

زهره مهرجو: انواع مختلف جنبش های فمنیستی در این عقیده مشترک اند که زنان در جوامع کنونی در عرصه های گوناگون زندگی و کار مورد تبعیض قرار می گیرند و در جست و جوی راه حل برای برون رفت از چنین شرایطی هستند. ولی، غالباً چنین راه حلی را در چارچوب سیستم کنونی جست و جو می کنند. فمنیست های فرهنگی و رادیکال به دنبال تغییر در عرصه فرهنگی جامعه و یا تغییراتی در جنس برای زدودن تفاوت جنسی می گردند. اما آنها فراموش می کنند که تبعیض جنسیتی نسبت به زنان، تاریخی به قدمت آغاز جامعه طبقاتی دارد. طبقات حاکم برای به دست آوردن سود بیشتر، همچنان از هر فرصتی استفاده خواهند کرد و چه فرصتی بهتر از ضعف نسبی جنس زن؟ برای پائین نگهداشتن دستمزدها، کالائی کردن زنان و از آنها در صنایع تبلیغی و فحشاء استفاده کردن، سرمایه داری نیز، مثل سایر طبقات حاکم پیشین به هر کوشش فرهنگی، سیاسی و تبلیغی دست خواهد زد.. و صدها و هزاران فعال زن اگر دشمن اصلی خود را مردان بدانند، مردانی که خود هر روز در بازار کار مورد استثمار قرار می گیرند؛ نخواهند توانست تغییر بنیادینی در چنین روابطی به وجود آورند.

آنها همچنین فراموش می کنند که تبعیض در جوامع طبقاتی پدیده ای نسبی است. اگرچه به زنان نسبت به مردها در بسیاری از عرصه ها تبعیض اعمال می شود، اما هنوز زنان طبقه کارگر و طبقات فرودست جامعه؛ با زنان طبقات مرفه و سرمایه دار، نقاط مشترک اندکی دارند. بدیهی است که برای زنان، موفقیت فرد هم جنس خود در سطوح مختلف تحصیلی، کاری و اجتماعی امیدبخش و دلگرم کننده است، آگاهی از چنین حقایقی در هر گوشه دنیا، به خصوص در کشورهای عقب مانده تر؛ در سایر زنان نیرو و انگیزه ایجاد می کند تا به خود اتکای بیشتری داشته باشند و برای بهبود و تغییر شرایط خود بکوشند. اما در هر موفقیتی، جنس تنها یک بعد واقعیت است و نمی تواند به تنهایی تعیین کننده محتوای عمل و تأثیرات آن بر واقعیت ها باشد.

برای روشن شدن، همه ما آگاهییم که در بسیاری از جوامع امروزی زنان رئیس، سرمایه دار و مسوولان دولتی هم وجود دارند. اما، برای من به عنوان یک کارگر یا کارمند زن، تا چه اندازه فرق خواهد کرد اگر صاحب کار یا رئیس آینده ام مرد باشد یا زن؟ آیا یک صاحب کار زن، روند استثمار را کاهش خواهد داد، و یا آن را از بین خواهد برد؟ اگر در سیستم اقتصادی جامعه تفاوت بنیادینی صورت نگیرد، جنس تا چه اندازه می تواند در اندازه سعادت افراد نقش داشته باشد؟ آیا تصمیمات یک نماینده محلی، نماینده مجلس، یک وزیر و یا رئیس جمهور، تنها با اکتفاء به زن بودن می تواند تضمینی برای بهبود شرایط کار، زندگی و محیط زیست اکثریت زنان باشد؟ یا این که آنچه در اینگونه مسائل مهم تعیین کننده است؛ درک او از واقعیت های زندگی آنها، گرایشاتش به جریاناتی که زنان و کلیه گروههای تحت ستم جامعه را نمایندگی می کنند و تلاش های او برای تغییر و بهبود بخشیدن به شرایط آنهاست؟

اینها سوالاتی هستند که نحوه عملی پاسخ دادن به آنها، برای اکثریت زنان کارگر، کارمند و صفوف بیکاران؛ سرنوشت سازند. واقعیت هائی که با اندکی تأمل می توان دریافت در بسیاری جهات در زندگی زنان و مردان مشترک اند.

از انواع مختلف فمنیست ها، تنها فمنیست های سوسیالیست هستند که چنین واقعیت هائی را می بینند، و در عین حال که به تبعیضات موجود در محیط خانواده، تحصیل و کار نسبت به زنان واقف اند، و با آنها مبارزه می کنند؛ بر این باورند

که اگر چنین مبارزاتی را با مبارزه اصلی، یعنی مبارزه بین نیروی کار و سرمایه، کارگر و سرمایه دار پیوند ندهند، و اگر در این مبارزه در کنار برادران کارگر خود قرار نگیرند؛ هیچ گاه نخواهند توانست تماماً و به نحو عملی به خواسته خود که برابری بین زنان و مردان است؛ دست یابند.

از آنجا که عموم سوسیالیست ها در چنین نظراتی توافق دارند، به عقیده من بهترین نام برای اینگونه افراد – علی رغم فرهنگ رایج جامعه – نه «فمنیست» سوسیالیست؛ بلکه همان «سوسیالیست» است.